|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه 10  مدت زمان: 42 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.85 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 9.71 MB دانلود  أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرّحمن الرّحيم  الحمد لله رب العالمين الرّحمن الرّحيم  خداي سبحان، حميد مطلق  در تفسير كلمهٔ حمد ملاحظه فرموديد كه حمد اولاً و بالذات از آن خداي سبحان است. زيرا اگر در برابر كمال ذاتي باشد، خدا محمود است. اگر در برابر انعام و لطف باشد، خدا محمود است. و اگر در برابر رحمت و رحيميتي كه به انسان مي‌رسد چون از ناحيهٴ خداست پس خدا محمود است لذا خدا حميد مطلق است. و اين آيات كريمه كه حمد را براي خداي سبحان اثبات مي‌كنند، در كنار اين اثبات برهانش را هم ذكر مي‌كنند.  دو برهان بر اختصاص حمد به خداي سبحان  اول اينكه الحمد لله. چرا الحمد لله؟ براي اينكه او الله است. الله، ذات مستجمع همهٴ كمالات را مي‌گويند. و اگر حمد در برابر كمال است، چون خدا كامل است، پس محمود است. هر كاملي محمود است و خدا كامل است، پس خدا محمود است. الحمد لله چون «الله» اگر اسم شد براي ذات مستجمع جميع كمالات، و حمد هم در برابر كمال است پس «الله» محمود است. الحمد لله چرا لانّه الله است. اين بحث قبلاً هم گذشت كه تعليق حكم بر وصف مشعر به عليت است. اگر گفتند اكرم العالم يعني اكرمه لعلمه. اگر گفتند الحمد له بايد دليل اقامه كنند. چرا الحمد له؟ لانّه الله. چون الله است، مستجمع همهٴ كمالات است، حمد از آن اوست. ولي اگر گفته شد الحمد لله اين تعليق حكم به وصف است كه مثل اين است كه بگوييم الاكرام للعالم. اگر گفتيم الاكرام للعالم، اين در حقيقت بيان سبب حكم است كه سبب ثبوت محمول براي موضوع، خود موضوع است. اگر گفتيم الجنة للمطيعين، النار للملحدين، اين تعليق محمول براي موضوع دليل را خود موضوع در بر دارد. الجنه للمطيعين. چرا؟ لانه مطيع است. النار للملحدين، چرا؟ چون او ملحد است. الاكرام للعالم، چرا؟‌ چون او عالم است. ولي اگر گفتيم الاكرام لزيد، دليل مي‌خواهد كه انسان بايد بگويد كه لانّه عالمٌ، از اين جهت بايد او را اكرام كرد. پس اگر گفته شد الحمد لله حمد مال «الله» است چون «الله» ذات مستجمع جميع كمالات است همين جامعيت كمال سبب ثبوت حمد براي خداي سبحان خواهد بود. اين يك دليل. دليل ديگر كه خداي سبحان محمود است اين است كه او «رب العالمين» است. حمد در برابر تدبير و تربيت است و خداي سبحان رب و مدبّر و مربّي است. پس خدا محمود است. خدا مدبر و مربي است. هر مدبر و مربي محمود است. پس خدا محمود است. اين دليل دوم.  سؤال...  جواب: چون ديگر عالمين در تحت تدبير اوست، پس همهٔ حمد مال اوست. اگر يك گوشهٴ عالم را ديگري تدبير بكند گوشه‌هاي ديگر را خدا مي‌شود گفت به اينكه حمد همه‌اش مال خدا نيست. اما اگر عالمين را خدا دارد تدبير مي‌كند، پس احدي حق محمود شدن ندارد. همهٴ حمدها از آن خداي سبحان است. \*«الحمد لله رب العالمين»\*(1) وقتي كه انسان بتواند يك حقيقت كلي را انشا كند، و حقيقت جزئي را انشا كند، محدود را انشا كند، نامحدود را انشا كند،‌ ديگر آن مسئله حل است. ما يك وقتي يك حمد خاص را انشا مي‌كنيم يك وقتي حمد عام را. مي‌گوييم جميع شكرها را ما هم اكنون انشا مي‌كنيم لله سبحانه تعالي. دليل دوم به اينكه حمد مال خداي سبحان است اين است كه خدا رب العالمين است. ربوبيتش حد وسط است براي ثبوت حمد براي خداي سبحان. خدا رب است و هر ربي محمود است، پس خدا محمود است.  رب در لغة و ارتباط آن با مربّي  رب لغةً غير از مربي است. چون آن اضعف است و آن ناقص يايي. رب با تربيب و مانند آن در ارتباط است. مربي با تربيت و مانند آن در ارتباط است. اما نزديك به همند و تقريباً متلازم همند. كه تربيب با تربيت نزديك همند. رب يعني مالك مدبر. لازمهٴ مالكيت و مدبر بودن همان مربّي بودن است. لذا در تفسير رب، مدبر گفته شده است و مربي هم گفته شده است. وگرنه از نظر لغت اين مضاعف است و آن ناقص. چون او رب عالمين است، پس محمود است.  انبياء و توحيد ربوبي  تمام تلاشهاي انبيا (عليهم‌السّلام) براي توحيد ربوبي بود. در ربوبيت با انسانها درگير بودند. يك سلسله عقايدي است كه غير از مسئلهٴ جهان‌بيني و نظر علمي، اثر عملي ندارد. يعني مستقيماً اثر عملي ندارد. مثل اعتقاد به اينكه در جهان يك موجودي است به نام واجب الوجود. آيا يك همچنين چيزي كه هستي عين ذات او باشد هست يا نه؟ اين يك اختلاف علمي است و عقلي و نظري. اما تماس مستقيمي با كار انسان ندارد. و بعد از مسئلهٴ‌ توحيدِ واجب كه واجب موجود است و واحد است لا شريك له، سخن از توحيد خالقيت است كه خالقي در جهان هست. اين نظام آفرينش را خدا آفريد. سماوات و ارض را خدا آفريد. در خالقيت كه يك مسئلهٴ‌ عقلي و نظري است خيلي اختلاف هم نيست. و اثر عملي هم ندارد. كه انسان بگويد اين نظام را خدا آفريد چه بگويد نظام را خدا نيافريد.  اعتقاد و ثنيين حجاز درباره خالقيت و ربوبيت خدا  لذا مشركين و وثنيين حجاز هم از پذيرش توحيد خالقي هم استنكاف نداشتند. \*«لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله»\*(2) مي‌گفتند اين نظام را «الله» آفريد. اما خدايي كه آسمان و زمين را خلق بكند كاري هم با انسان نداشته باشد،‌ انسان در برابر او مسئول نباشد، اين را همهٴ بت‌پرستان هم قبول داشتند. عمده توحيد ربوبي است كه بعد از توحيد خالقي يعني بعد از اينكه ثابت شد الله واجب موجود و الله خالق لا شريك له. بعد از اين دو مرحله سخن از ربوبيت است كه الله رب العالمين و لا شريك سواه و لا شريك له و لارب سواه. اينجاست كه درگيري انبيا با ديگران است. انبيا مي‌گويند آنكه آفريد بايد بپروراند، ديگران مي‌گويند نه؛ يا اصلاً بشر رب نمي‌خواهد يا اگر هست اين بتها و ستاره‌ها و قديسين بشر يا جنيان و امثال ذلك ربوبيت انسان را به عهده مي‌گيرند. براي اينكه از زير بار اطاعت و مسئوليت بيرون بروند ربوبيت را نمي‌پذيرند. پذيرفتن خالقيت يك امر سهلي است. قبول دارند كه آسمان و زمين و انسان را خدا خلق كرده است. اما اين خدايي كه خالق است از انسان مسئوليت مي‌خواهد و انسان در برابر او بايد اطاعت كند و حرف او را بشنود ولا غير، اينجاست كه بين انبيا و غير انبيا درگيري است. و تلاش قرآن كريم براي توحيد ربوبي است كه ثابت كند او رب است ولا غير. همهٴ نظام را او مي‌پروراند، انسان را هم او تدبير مي‌كند و مي‌پروراند. انسان در برابر او مسئول است بايد حرف او را گوش بدهد و لا غير. اين توحيد ربوبي است.  دو برهان بر توحيد ربوبي  ربوبيت خداي سبحان را قرآن كريم از دو راه اثبات مي‌كند. يكي اينكه ربوبيت با تحليل عقلي به همان خالقيت برمي‌گردد. اگر خدا را قبول داريد كه خالق است، ربوبيت را هم بايد بپذيريد از آن خداست چون ربوبيت يك نحوه خلقت است. راه دوم آن است كه روي تلازم نه روي تحليل عقلي، كسي مي‌تواند رب باشد كه آفريده باشد چيزي را. اگر كسي چيزي را آفريد مي‌تواند او را بپروراند. اگر كسي چيزي را نيافريد و از خلقت او، سازمان اصلي او بي‌خبر است،‌ قدرت تدبير او را هم ندارد. پس خدا رب است و لا غير. يا براي آنكه ربوبيت با تحليل عقلي به خالقيت برمي‌گردد يا براي آنكه ربوبيت از آن كسي است روي تلازم كه خالق باشد. آنكه آفريد مي‌تواند و مي‌داند كه چگونه بپروراند نه بيگانه. اما راه اول كه راه تحليل عقلي است؛ ربوبيت عند التحليل به ايجاد روابط برمي‌گردد. خداي سبحان يك چيزي را مي‌پروراند يعني چه؟ يعني كمالي را به يك امر اعطا مي‌كند. صفتي را به يك موصوف مرحمت مي‌كند. خداي سبحان درخت را مي‌پروراند يعني چه؟ يعني نمو را به درخت مي‌دهد. مثمر شدن را به شجر مي‌دهد. و مانند آن. انسان را مي‌پروراند از نظر جسم يعني چه؟ يعني كمالات بدني و نيروهاي ادراكي و تحريكي را به او اعطا مي‌كند. اين معادن دل خاك را خدا مي‌پروراند يعني چه؟ يعني اين خاكهاي مستعد را به صورتهاي گوناگون معدني در مي‌آورد. پس ربوبيت وقتي تحليل بشود به خالقيت برمي‌گردد. رب يعني كسي كه روابط بين كمالات و مستكمل‌ها را بيافريند. رب يعني آن موجودي كه كمال را به مستكمل و مستعد اعطا بكند. اين يك نحو خلقت است. اگر خدا خالق است و لا غير يعني غير خدا احدي خالق نيست پس خدا بايد رب باشد ولا شريك له. كسي رب نيست الا الله. چو ربوبيت به خلقت برمي‌گردد عند التحليل. لذا قرآن كريم به مشركين مي‌گويد روي جدال احسن: اگر شما مي‌پذيريد همهٴ چيزها را خدا مي‌آفريند بايد بپذيريد كه تدبير و تربيت همه چيزها هم از آن خداست و لا شريك له لا رب سواه. اين برهان اول. اما برهان دوم كه توحيد ربوبي را روي تلازم اثبات مي‌كند، نه روي تحليل معناي ربوبيت، اين است كه اگر كسي خواست، مبدأي خواست چيزي را بپروراند جز آن است كه بايد به همهٴ اسرار دروني او باخبر باشد. جز آن است كه بايد به همهٴ چيزهايي كه با او در ارتباطند يا او با آنها در ارتباط است، بداند. جز آن است كه بايد آن توان را داشته باشد كه اين پيوندها را مستحكم بكند. اين ملازم است با خالقيت كسي كه خلق كرد مي‌داند اين اشياء چي مي‌طلبند با چي در ارتباطند چه چيز با آنها سازگار است چه چيز با آنها سازگار نيست. لذا قرآن كريم مي‌فرمايد تدبير جهان جز به عهدهٴ خدا به عهدهٴ احدي نخواهد بود. آنكه آفريد مي‌تواند بپروراند. پرورش صفت آفريدگار است. او كه \*«أعطي كل شيء خلقه»\*(3) هم او بايد هدايت كند. \*«ربنا الذي اعطي كل شيء خلقه ثم هدي»\*(4) يعني او را به جهاز دروني آماده كرد، مجهز كرد سپس او را به هدفهاي خاصش هدايت و راهنمايي كرد. ممكن نيست غير خالق بتواند ربي براي مخلوق باشد. با اين دو برهان در سراسر قرآن كريم ملاحظه مي‌فرماييد كه خداي سبحان توحيد ربوبي را اثبات مي‌كند به آنها كه در برابر غير خدا خاضعند مي‌فرمايد به اينكه كسي كه شما را آفريد بايد بپروراند. خدا رب العالمين است و لا شريك له. و مشركين در اين ربوبيت گير داشتند.  توحيد ربوبي پشتوانهٴ توحيد عبادي  و اگر توحيد ربوبي تثبيت بشود، توحيد عبادي هم تثبيت خواهد شد. يعني وقتي ثابت شد خدا رب است ولا غير ولا رب سواه، بايد پذيرفت كه خدا معبود است و لا معبود سواه. توحيد ربوبي مثل توحيد خالقي مثل توحيد واجب جزء مسائل فلسفي و عقلي است. اما توحيد عبادي جز مسائل كلامي و مانند آن است كه خدا معبود است و لا غير. حالا هر اندازه كه توحيد ربوبي قوي بود، توحيد عبادي هم قوي است. هر اندازه كه توحيد ربوبي ضعيف بود، توحيد عبادي هم ضعيف است و ضعيف‌ترين مرحله‌اش همان مسئلهٴ رياست كه شرك خفي است. چون خدا رب عالمين است، بنابراين حمد از آن اوست. هر ربي محمود است، خدا رب است و رب محمود است پس خدا محمود است. \*«الحمد لله رب العالمين»\*(5).  اوصاف خداي سبحان در قرآن  تمام اين توصيف‌هايي كه در قرآن كريم هست خداي سبحان وصف به نفسه، خداي سبحان خودش را با اين اوصاف متصف كرده است. آنگاه به انسانها آموخت كه خدا را با اين اوصاف متصف كنند. لذا در جوامع روايي ما هم آمده است كه «لا يوصَف الا بما وصف به نفسه»(6) شما خدا را توصيف نكنيد مگر به آن چيزي كه خودش خود را به آن توصيف كرد. ادب توصيف را قرآن به ما آموخت كه ما چگونه خدا را توصيف كنيم. لذا كلام خداست خدا به ما آموخت كه ما چگونه او را حمد كنيم، خدا به ما آموخت كه ما چگونه او را تسبيح و تهليل و تكبير كنيم. اين اصل كلي است. هر كه مالك مدبر بود محمود است منتها غير از خدا، كس ديگري نيست پس غير از خدا هم ثابت مي‌كند كه حمد مال خداست، هم ثابت مي‌كند كه حمد براي غير خدا نيست. كسي خداي سبحان را توصيف نمي‌كند مگر اينكه به اوصافي كه خودش خودش را توصيف كرده است. به ما هم فرمودند كه «لا يُوصف الا بما وصف به نفسه»(7)  جز بندگان مخلَص احدي حق توصيف خداي سبحان ندارد  فقط در مسئلهٴ مخلَصين، آنها مستثنايند كه در حقيقت مخلَصين جز از راه وحي و الهام الهي سخني ندارند. \*«سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلَصين»\*(8) احدي حق توصيف ندارد مگر بندگان مخلَص چون بندگان مخلَص به جايي مي‌رسند كه سخن اينها سخن خداست. جز به وحي الهي سخني ندارند.  \*«الرحمن الرحيم»\* بيانگر محموده بودن ربوبيت خداي سبحان  منتها براي اثبات اينكه اين ربوبيت، يك ربوبيت محموده است صفات جماليه بعدي را ياد مي‌كنند به نام \*«الرحمن الرحيم»\*(9). اين \*«الرحمن الرحيم»\*(10) براي آن است كه اين ربوبيت، ربوبيتي است شايستهٴ تحميد. چرا؟ چون ممكن است يك مالك و يك مدبر گاهي عالمانه و گاهي جاهلانه، گاهي عادلانه و گاهي ظالمانه، مملوك و آنچه در تحت تدبير اوست اداره كند. آن ربوبيت، ربوبيت محموده نيست. ربوبيت حسنه نيست.  ربوبيت ممدوح و مذموم  ربوبيتي، ربوبيت حسنه است كه با علم و عدل همراه باشد. اما ربوبيتي كه با جهل و ستم همراه است، ربوبيت حسنه و محموده نيست. براي اثبات اينكه اين ربوبيت، ربوبيت حسنه و محموده است،‌ اين دو صفت كه از صفات جماليه خداي سبحان است ياد مي‌كند. مي‌فرمايد كدام رب العالمين؟ كدام اللهي كه رب العالمين است؟ آن اللهي كه رب العالمين است كه الرحمن است. گاهي با لسان نفي آن نقص را برطرف مي‌كند، مثل آياتي كه مي‌فرمايد: \*«و لا يظلم ربك احداً»\*(11) يا \*«و ما ربك بظلام للعبيد»\*(12)، اين لسان، لسان سلب است به عنوان صفات سلبيه با لسان سلبي بيان مي‌شود كه خدا ظالم نيست. \*«و ما ربك بظلام للعبيد»\*(13)، \*«أن الله ليس بظلام للعبيد»\*(14)، \*«و لا يظلم ربك احداً»\*(15) و مانند آن. گاهي با لسان اثبات بيان مي‌شود كه اين رب العالمين، رحمان است. روي رحمت مطلقه تدبير مي‌كند. چون روي رحمت مطلقه تدبير مي‌كند و در ربوبيت او هم ستم نيست، پس ربوبيت او، ربوبيت حسنه است و ربوبيت محموده. «الحمد لله رب العالمين»(16) چون ربوبيت او روي رحمانيت اوست. گاهي با لسان اثبات، گاهي هم با لسان نفي. منتها وقتي با لسان نفي بيان مي‌شود، مي‌فرمايد به اينكه: «و ما ربك بظلام للعبيد» اين ظلامي كه مسلوب است، گفته شد خدا ظلام نيست، نه يعني خدا پر ستم نيست، مثلاً پر ستمي را خدا سلب مي‌كند. كه منافات ندارد كه معاذ الله ستم كم داشته باشد اينچنين نيست. بلكه ستم كم خدا او را ظلام مي‌كند چون اگر او بخواهد به هر ذره‌اي از ذرات عالم ستم بكند همه فرو مي‌ريزند. چون اگر يك چيزي را از جاي خود بردارند به يك گوشه ستم بشود، سراسر جهان منظم و چيده شده آسيب مي‌بيند. چون گفتند عالم همانند حلقات عدد منظم چيده شده است كه اگر شما بخواهيد اين سلسلهٔ اعداد را يكي را از سر جايش بر داريد، بي منظمي در سراسر عالم مشهود مي‌شود. اين است كه ستم كم از كسي كه كل جهان را دارد اداره مي‌كند، مساوي است با ستم زياد. كم او زياد است. لذا اين كم در برابر زياد نيست. و اگر كم هم ستم بكند مي‌شود ظلاّم. لذا بالقول المطلق گاهي \*«و لا يظلم ربك احدا»\*(17) مطرح است. گاهي \*«و ما ربك بظلام للعبيد»\*(18) مطرح است. پس ربوبيت خداي سبحان با ظلم نيست. ربوبيت خداي سبحان روي رحمانيت است و ربوبيتي كه روي رحمانيت باشد، ربوبيت محموده است پس خدا محمود است الحمد لله. گرچه فعّال هم به معناي نسبت مي‌آيد مثل بنا و بزاز. هم به معناي شغل مي‌آيد مثل بنا و بزاز هم به معناي زيادي مي‌آيد مثل علاّم. اما خود ماده نشان مي‌دهد كه اينجا صفت است نه شغل. چون شغل كسي نمي‌تواند ظلاّم باشد كه. بقال و بزاز اگر نسبت است براي اين است كه شغل و پيشه در آنجا راه دارد. اما در مسألهٔ كذّاب، نمي‌شود گفت كذاب صيغهٴ نسبت است صيغهٴ مبالغه نيست. چون كذب كه نمي‌تواند شغل بشود اما بقل فروشي و خبز فروشي مي‌تواند شغل باشد لذا خبّاز به معناي نسبت است يعني كارش اين است، بقال كارش اين است كه بقل مي‌فروشد او هم خبز مي‌فروشد. اما نمي‌شود گفت كذّاب صيغهٴ نسبت است و شغلش كذب است. يا ظلام شغلش ظلم است. اينها مبالغه است. منتها آن اجمال است و اين تفصيل. چون الله جامع جميع كمالات است. اين كمالات را بطور گسترده بيان نكرده‌اند. اما ربوبيت كه يك كمال تفصيليست، مي‌تواند حد وسط جدا قرار بگيرد. الرحمن هم اينچنين است آن اجمال و تفصيل‌اند. منتها ربوبيت و تدبير اگر عالمانه و عادلانه باشد ربوبيت حسنه و محموده است. خداي سبحان اثبات كرده است كه اين ربوبيت، ربوبيت عالمانه و عادلانه است زيرا هم صفات سلب را نفي كرده است، فرمود: \*«و لا يظلم ربك احدا»\*(19)، \*«و ما ربك بظلام للعبيد»\*(20) و هم صفات كمال را اثبات كرده است فرمود:‌ \*«الرحمن الرحيم»\*(21). پس ربوبيتي است آميختهٴ با رحمت. و ربوبيتي كه آميختهٴ با رحمت باشد، ربوبيت محموده است. از اين جهت حمد مال خداي سبحان است. الحمد لله يك دليل چون الله است رب العالمين مي‌تواند حد وسط دوم قرار بگيرد، دو دليل. الرحمن به نوبهٴ خود سه دليل. الرحيم به نوبهٴ خود چهار دليل اينها همه مي‌توانند حد وسط قرار بگيرند براي محمود بودن خداي سبحان.  شخصي سؤال مي‌پرسد  جواب: نه، معناي ربوبيت وصف ديگري است براي او. خداي سبحان كه عالمين را دارد مي‌پروراند تدبير عالم روي رحمت مطلقه است. ستم و غضب و مانند آن در ربوبيت نيست نظير ديگر ارباب نيست. \*«ءارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار»\*(22) يا \*«انا ربكم الاعلي»\*(23) يا \*«انه ربي»\*(24) و امثال ذلك. آن ربوبيتها، ربوبيت مذمومه است و ممدوحه نيست. اين ربوبيت، ربوبيت ممدوحه است و براي اينكه \*«الرحمن الرحيم»\*(25) است خود ربوبيت، مي‌شود دو جور باشد؛‌ يا محموده يا مذمومه. چون سخن از ربوبيت خداست و او رب العالمين است و همه را مي‌پروراند هم مسائل فرشتگان، عالم سموات، عالم ارضين قبل از دنيا و دنيا و برزخ و قيامت لذا بايد كل اين عوالم را تشريح كند. عالمين كه فرمود، چون عالمين جمع عالم است، همهٴ نشئات هستي را شامل مي‌شود. چيزي به عنوان نشأهٔ هستي وجود ندارد كه در تحت ربوبيت الله نباشد.  نقش ياد معاد در هدايت و تربيت  پس خدا رب العالمين است بالقول المطلق و چون قرآن براي هدايت انسان است و تربيت انسان است، مهمترين عاملي كه انسان را هدايت مي‌كند،‌ مسألهٴ معاد است. زيرا اگر كسي مسئوليت را هم فراموش بكند، اگر مسئوليت را فراموش بكند و روز حساب را هم فراموش بكند،‌ اعتقاد به اينكه خدايي هست و اعتقاد به اينكه خدا هم اين عالم را مي‌‌پروراند و رب است باز هم سودي ندارد. اگر معتقد بود در برابر همهٴ كارهايش مسئول است و روزي بايد در برابر همهٴ كارهايش احضار بشود، آن است كه در تهذيب و تزكيهٔ او مؤثر است. لذا در تدبير انساني و تربيب انساني و رب بودن انسان، مسألهٴ قيامت مطرح است. چون خداي رب عالمين است قيامت دارد، اگر قيامت نمي‌داشت معنايش اين بود كه مدبر انسان نيست. انسان را به چي مي‌پروراند؟ انسان را مثل يك درخت است كه بپروراند او را نمو بدهد انسان را مثل حيوان مي‌پروراند؟ يا انسان را تنتقلون من دار الي دار، از عالمي به يك عالمي مي‌پروراند؟ تا به هدف نهايي برسد. انسان را به چي مي‌پروراند؟ پرورش انسان، ربوبيت انسان بدون معاد ممكن نيست. يعني اگر انسان با مرگ از بين برود و نابود بشود كه به مقصد نمي‌رسد. اگر معادي نباشد و اگر حساب و كتابي نباشد اگر هدفي نباشد تدبير انسان و پرورش انسان به چي خواهد بود ؟ خداي سبحان كه رب عالمين است، سموات و ارض را مي‌پروراند زمين را مي‌پروراند اما انسان را چگونه مي‌پروراند؟ انسان مثل يك حيوان يا يك درخت است كه چند صباحي سبز و خرم بشود بعد پژمرده و خشك بشود و ديگر هيچ؟‌ يا انسان يك موجود نامتناهي است كه بالاخره اين مراحل را يكي پس از ديگري بايد پشت سر بگذارد و طي كند؟ لذا در تدبير انسان كه مهمترين بخش تربيت انساني است مسألهٴ قيامت را مطرح مي‌كند. مي‌فرمايد:‌ «مالك يوم الدين»(26) همين مالك يوم الدين بودن خداي سبحان هم دليل ديگري است بر محمود بودن او. اوست كه روز قيامت را مطرح مي‌كند. خدا را شكر مي‌كنيم كه قيامتي دارد خدا را شكر مي‌كنيم كه ما را رها نگذاشت. خدا را شكر مي‌كنيم كه دربرابر كارهاي خير ما به ما پاداش مي‌دهد. خدا را شكر مي‌كنيم كه قيامتي دارد ما به ترس از قيامت تن به خيلي از تباهي و آلودگي نمي‌دهيم. اگر قيامتي نبود انسان درنده بود و قرآن كريم وقتي دليل تباهي مجرمين را ذكر مي‌كند، مي‌فرمايد دليلش اين است كه اينها قيامت را فراموش كردند. \*«لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب»\*(27) چون قيامت را از ياد بردند دست به تباهي زدند. ممكن نيست كسي به ياد قيامت باشد و گناه بكند و اگر خداي سبحان رب است مدبر است و مربي است و تدبير انسان جز از راه قيامت ممكن نيست لذا در اين بخشي كه حمد خدا را با اين ادله اثبات مي‌كنند، يكي از بهترين حدود وسطي براي اثبات محمود بودن خدا مسألهٴ‌ قيامت است. لذا فرمود: «مالك يوم الدين»(28). چون خدا مالك روز جزاست. حالا بحثهايي در كلمهٴ شريف مالك هست كه مالك هست يا ملك هست و اين جمله‌ها را ملاحظه مي‌فرماييد.  حديثي به مناسبت هفتهٴ وحدت  در پايان بحث به مناسبت هفتهٴ وحدت اين حديث شريف را از حضرت امير (سلام الله عليه) بخوانيم و مرخص بشويم.  كوتاهترين نامه‌اي كه در نهج البلاغه هست نامه‌اي است كه براي ابي موسيٰ اشعري نوشته است قبل از مسألهٴ كلمات قصار اين نامه است.  در آن نامه فرمودند به اينكه «فان الناس قد تغير كثير منهم عن كثير من حظهم فمالوا مع الدنيا و نطقوا بالهوي»(29) حضرت در بسياري از خطب يا نامه‌ها تحليل مي‌كند كه مردم اكثريشان به طرف دنيا مايلند. در يكي از خطب مي‌فرمايد به اينكه عده‌اي با خود رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) درگير بودند يك رقم مهمي از منافقين مي‌فرمايد به اينكه در جريان جنگ احد يك سوم از اينها برگشتند. ما كه عازم بوديم براي جبهه يك سوم از اينها در مقدمات جنگ احد برگشتند. اينها همان منافقيني بودند كه از هيچ كارشكني، اينها دريغ نمي‌كردند. و هر تهمتي هم كه بود به حضرت مي‌زدند. هر جا كارشكني لازم بود دريغ نمي‌كردند. وقتي حضرت رحلت كرد و ديگران روي كار آمدند همهٴ‌ اين كارشكني‌ها تمام شد. آنگاه استدلال حضرت با يك تحليلي كه سيدنا الاستاد (رضوان الله عليه) از بيان حضرت دارند اين است كه حضرت مي‌فرمايند به اينكه اين گروه فراوان منافقين، يكي از اين سه احتمال را بايد بدهيم اينها كه با پيامبر نمي‌ساختند و درگيري ايجاد مي‌كردند و تهمت مي‌زدند يا بايد بگوييم همزمان رحلت رسول خدا اينها همه يكدفعه مردند، اينكه كه بر خلاف تاريخ است يا بايد بگوييم اينها همه مثل سلمان و ابوذر شدند و توبه كردند و آدم صالح و خوب شدند و ديگر كار شكني نكردند اينهم نيست كه يا ساختند با دستگاه. «الناس مع الملوك و الدنيا»(30). اين سخن را از حضرت در يكي از خطبه‌ها تحليل مي‌كند. مي‌فرمايد اين كارشكني منافقين كه در زمان حضرت بود بعد از رحلت حضرت ديگر سخن از اين كار شكني‌ها نبود، براي اين بود كه «الناس مع الملوك و الدنيا»(31). نوعاً گرايش با دنيا دارند. اينكه احياناً گفته شد «الناس علي دين ملوكهم»(32) مضمونش در آن خطبهٴ مباركهٴ حضرت امير (سلام الله عليه) است اما با اين تحليلي كه كرده است، فرمود اينها كه با پيامبر نساختند و كار شكني مي‌كردند بعداً خاموش شدند و ساكت شدند براي اينكه ساختند، اما مع ذلك در اين نامه چنين مرقوم مي‌فرمايد، مي‌فرمايد به اينكه «و أنا أداوي منهم قرحاً اخاف ان يكون علقاً»(33) من اين بيمارها را، اين مجروحين را اينهايي كه خلاصه بيماريهاي نفاق و مانند آن دارند اينها را معالجه مي‌كنم ولي مي‌ترسم اين كار به آن نيش زدن برسد كه خون فراواني از اينها بريزد خلاصه، آنگاه اين جمله را فرمود:‌ فرمود «و ليس رجلٌ فاعلم»(34) فرمود بدان «و ليس رجل فاعلم أحرص علي جماعة امة محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) و اُلفتها مني»(35) گرچه اينها نسبت به من ستم كرده‌اند ولي هيچ احدي به اندزهٴ من مردم را به وحدت دعوت نمي‌كند. آن مقداري كه من مايلم مسلمين متحد باشند،‌ احدي مثل من نيست چون من مي‌دانم خطر تفرق چيست. فرمود: «و ليس رجلٌ فاعلم»(36) (به ابي موسي مي‌گويد) فرمود: «و ليس رجلٌ فاعلم احرص علي جماعة»(37) حريص‎تر بر اتحاد مسلمين از من نمي‌يابيد. چون من از همهٴ‌ مقاماتم گذشتم. هر جا هم كه لازم بود كمك كردم. الان اگر ما اين نظام را متشكل نكنيم، خدايي ناكرده اختلاف رخنه كند، چيزي از قرآن و اسلام نمي‌ماند. فرمود: هيچ فردي در بين امت پيامبر از من بيشتر به وحدت علاقه‌مندتر نيست. براي اينكه ما نشان داديم، از حقمان گذشتيم. فرمود: «و ليس رجلٌ فاعلم احرص علي جماعة أمّة محمّد (عليه آلاف التحيه و الثناء) و الفتها مني»(38) اين كاري هم كه من مي‌كنم كه احدي به اندازهٴ من مسلمين را به اتحاد دعوت نمي‌كند براي اين است ؛ «ابتغي بذلك حسن الثواب و كرم المعاد»(39) من اميدوارم خداي سبحان ثواب خوبي به من مرحمت كند و در آن بازگشتنگاه كه به خدا برمي‌گرديم، خدا با ما كريمانه برخورد كند. «و سأفي بالذي و أيت علي نفسي»(40). اميدوارم با اين تعهدي كه كردم با اين پيماني كه بستم وفادار باشم كاري نكنم كه در بين صفوف مسلمين خدايي ناكرده اختلاف ايجاد بشود آنگاه به ابوموسي تهديد مي كند كه اگر تو وضعت برگشت من آن كسي نيستم كه در برابر باطل آرام بگيرم.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.  (2) سورهٔ لقمان، آيهٔ 25.  (3) سورهٔ طه، آيهٔ 50.  (4) سورهٔ طه، آيهٔ 50.  (5) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.  (6) اصول كافي، ج 1، ص 137.  (7) اصول كافي، ج 1، ص 137.  (8) سورهٔ صافّات، آيات 159 ـ 160.  (9) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (10) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (11) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (12) سورهٔ فصلت، آيهٔ 46.  (13) سورهٔ فصلت، آيهٔ 46.  (14) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 182.  (15) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (16) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.  (17) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (18) سورهٔ فصلت، آيهٔ 46.  (19) سورهٔ كهف، آيهٔ 49.  (20) سورهٔ فصلت، آيهٔ 46.  (21) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (22) سورهٔ يوسف، آيهٔ 39.  (23) سورهٔ نازعات، آيهٔ 24.  (24) سورهٔ يوسف، آيهٔ 23.  (25) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.  (26) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (27) سورهٔ ص، آيهٔ 26.  (28) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (29) نهج‌البلاغه، نامه 78.  (30) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (31) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (32) كشف الغمّة، ج 2، ص 21.  (33) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (34) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (35) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (36) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (37) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (38) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (39) نهج‌البلاغه، خطبه 210.  (40) نهج‌البلاغه، خطبه 210.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |